

The Question of the Existential Relationship with the Islamic Revolution(IR)

Received: 09-07-2021

Accepted: 14-09-2021

Ahmad Rahdar*

(277-302)

The IR is a socio-historical phenomenon caused by the cause of existence and the cause of survival. Human agency, after the existence of Hazrat Haqq (God), is in the series of its existential causes; that is, the will of Hazrat Haqq in the context of the will of human factors guarantees the appearance and survival of the IR. In such a way that the lack of human wills compatible with the IR endangers not only its development but also its survival and its very existence. Accordingly, given any weakness or distraction of human will to the survival of the IR, the existence of the IR would be endangered. To avoid such an event, it is necessary for a sufficient number of human-compatible wills as the existential link between human agency and IR to exist and guarantees the existence and survival of IR. In this article it is intended to study the "nature of the existential link of human-compatible will with the IR", the process of strength and weakness of this link and its causes and grounds, especially by analyzing questions and doubts about the nature of the IR, the authority of the theory of Velayat-e Faqih, the reasonability of the IR's passed way and The results of the research have been obtained by analyzing the data derived from the intellectual precipitations of elites and professors in the field of political science and the IR.

Keywords: Islamic Revolution, Existential Link, Occupational Capacities, Foundation-Breaking, and Existentially Narrative Questions.

* Assistant Professor, Department of Political Science Studies, Baqir al-Olum University, Qom, Iran:
a_rahdarsestani@yahoo.com.



پرسش از نسبت وجودی با انقلاب اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۲۳

احمد رهدار*
(۲۷۷-۳۰۲)

چکیده

انقلاب اسلامی پدیده‌ای اجتماعی-تاریخی است که هم علل هستی‌بخش دارد و هم علل قوام‌بخش. عاملیت انسانی پس از وجود حضرت حق، در سلسله علل هستی‌بخش آن قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که اراده حضرت حق در بستر اراده عوامل انسانی، تکوین و بقای انقلاب اسلامی را تضمین می‌کند؛ به‌گونه‌ای که فقدان اراده‌های انسانی همسان با انقلاب اسلامی، نه توسعه آن، بلکه بقا و اصل موجودیت آن را نیز به خطر می‌اندازد. بر همین اساس، اگر همسانی اراده‌های انسانی با انقلاب اسلامی بر هم بخورد و به عبارتی، اراده‌های مذکور با آن زاویه بیابند، موجودیت انقلاب اسلامی در معرض خطر قرار می‌گیرد. برای فرار از این محذور، لازم است در هر زمانی، همواره تعدادی کافی از اراده‌های انسانی وجود داشته باشند که میان انقلاب اسلامی و عامل انسانی هستی‌بخش آن پیوند وجودی برقرار کنند. این نوشتار درصدد است با تأمل در «ماهیت پیوند وجودی با انقلاب اسلامی»، فرایند شدت و ضعف این پیوند و علل و زمینه‌های آن را به‌ویژه از طریق تحلیل پرسش‌ها و تردیدهای معطوف به ماهیت انقلاب اسلامی، حجیت نظریه ولایت فقیه، اصالت مسیر طی شده و... بررسی کند. نتایج تحقیق به روش تحلیل داده‌های ناشی از بارش‌های فکری نخبگان و استادان حوزه علوم سیاسی و انقلاب اسلامی کسب شده‌اند.

کلیدواژگان: انقلاب اسلامی، پیوند وجودی، ظرفیت‌های تصرفی، پرسش‌های شالوده‌شکنانه و حکایتگری وجودی.

* استادیار گروه مطالعات علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم، ایران: a_rahdarsestani@yahoo.com

مقدمه

در سال‌های اخیر، شاهد پرسش‌ها و حتی تردیدهایی هستیم که در ذهن و زبان فرهیختگان انقلابی درباره انقلاب اسلامی شکل گرفته‌اند. این پرسش‌ها از جنس پرسش‌ها و تردیدهایی که در گذشته از زبان کسانی که دل و گوش در «عالم غرب» داشتند نیستند، بلکه پرسش‌های فرزندان دل‌بسته انقلاب اسلامی‌اند؛ پرسش‌هایی از این دست که آیا جمهوری اسلامی گرفتار فساد سیستمی شده است یا خیر؟ آیا مسیر فرهنگی انقلاب اسلامی که یک نمونه آن در حجاب بانوان تجلی یافته، درست بوده است یا خیر؟ آیا نمودار مؤلفه‌های اخلاق اسلامی در نهادهای جمهوری اسلامی مثل وجدان‌کاری و حاکمیت قانون و ضوابط سیری روبه‌رشد داشته یا افول یافته است؟ آیا مقابله گسترده و مستمر با جریان استکبار جهانی با رسالت جهانی بودن اسلام، که به نوبه خود مقتضی تفاهم با جهان است، در تضاد نیست؟ آیا حمایت خارجی از مظلومان جهانی مثل حزب الله لبنان و ملت فلسطین، مانع پیشرفت داخلی و تبدیل ایران به کشوری الهام‌بخش به دیگران نمی‌شود؟ این پرسش‌ها به دلیل طرحشان از جانب خود انقلابیان، ماهیتی «شالوده‌شکنانه و براندازانه» ندارند. درعین حال، پرسش‌ها و تردیدهایی «جدید» هستند.

سؤال این پژوهش این است که آیا شکل‌گیری این‌گونه پرسش‌ها در ذهن انقلابیان امری منفی است یا مثبت؟ به عبارت دیگر، آیا این پرسش‌ها بیانگر شکاف میان واقعیت جمهوری اسلامی و ذهن انقلابیان است، بدین معنا که انقلابیان که پیش از این، موجودیت تاریخی انقلاب اسلامی با قول و فعل آنان شکل می‌گرفت، اینک از این واقعیت جا مانده و با آن بی‌نسبت شده‌اند، یا به معنای دیگری است؟ به عنوان مثال، آیا می‌توان این پرسش‌ها و تردیدها را نه به شکاف میان انقلابیان و خود انقلاب، بلکه به «ایجاد نسبت وجودی جدید» میان آن دو تفسیر کرد؟ درست مثل جوان مجردی که هرچند عقلانیت ازدواج و تأهل برای وی به دلایلی مبرهن شده است، پس از متأهل شدن، گرفتار حیرت و پرسش‌هایی می‌شود که ناشی از وقوع در عالم جدید (عالم تأهل) و درک تعهدات این عالم هستند.

واقعیت این است که انقلاب اسلامی در گام دوم خود، وارد «عالمی جدید» شده است. پیش از این، دغدغه اصلی انقلاب اسلامی اثبات «مشروعیت» اصل وجودش بود، اما با

گذشت بیش از چهار دهه از این رخداد، اینک دغدغه اصلی اش، نه اثبات مشروعیت وجودش، بلکه اثبات «کارآمدی» وجود مفروضش (جمهوری اسلامی) است. نکته مهم اما اینجاست که اثبات کارآمدی جمهوری اسلامی در این گام، نه با حل چالش هایی که در «درون نظام سیاسی» درباره آن شکل می گیرند، بلکه با مواجه شدن با چالش های «بین المللی» و حل آنها خواهد بود. اقتضای کنشگری در «ساحت بین المللی انقلاب اسلامی»، متفاوت با اقتضای کنشگری در ساحت ملی آن است و از همین رو، انقلابیان که پیش از این نسبت وجودی خود را با ساحت ملی انقلاب اسلامی تمام کرده و حتی به وضع این همانی رسانده بودند، اینک در نسبت وجودی خود با ساحت بین المللی انقلاب اسلامی، به سان همان جوانی که وارد عالم تأهل شده است، گرفتار پرسش و تردید شده اند؛ و سؤال مهم این است که این پرسش ها را باید نشانه کمال دانست یا نشانه هبوط؟

در پاسخی اجمالی به این پرسش، باید اظهار داشت که این پرسش ها بیش از آنکه تهدید تلقی شوند، فرصت اند؛ چراکه این پرسش ها عمومی نیستند و پرسش های خواص اند. پرسش های خواص عمدتاً ناظر به وجوه توسعه و تعمیق موضوع خود هستند، نه ناظر به اصل وجود و بقای آن. به عنوان مثال، در مقایسه میان مرجع تقلید و مقلدان، درحالی که سؤالات مرجع تقلید از دین بسی بیشتر از سؤالات مقلدانش است، این مسئله اما اساساً نمی تواند به معنای دین مدارتر بودن مقلدان باشد؛ همچنان که سؤالات مطرح برای مرجع تقلید نیز به رغم عمق، عموماً پرسش هایی غیرشالوده شکنانه اند. واضح است این پرسش ها نه تنها نسبت وجودی مرجع تقلید را با دین مورد تردید قرار نمی دهند، بلکه باعث تشدید آن نیز می شوند.

این تحقیق به دلیل نارسایی نظریات سیاسی در خصوص پرسش های موصوف، فاقد سابقه پژوهشی است. از این رو، نویسنده در این پژوهش از روش حلقه های تخصصی با رویکرد بارش فکری در موضوع خاص استفاده کرده است.

منظور از نسبت وجودی با انقلاب اسلامی

منظور از نسبت وجودی با انقلاب اسلامی، تحقق حقیقت وجودی انقلاب اسلامی، که

انفجار نور است، در وجود افراد به صورت ثبوتی است. به عبارت دیگر، نسبت وجودی با انقلاب اسلامی در اصل یک «حقیقت ثبوتی» است، نه یک واقعیت اثباتی؛ بدین معنا که انقلاب اسلامی با وجود برخی افراد در خارج، عینیت یافته است؛ اعم از اینکه این افراد را دیگران بشناسند یا نه و اعم از اینکه این افراد در ساحت عملی انقلاب اسلامی دارای مسئولیت‌های حقوقی باشند یا نه. نکته مهم این است که اگر این افراد نباشند، انقلاب اسلامی تجلی عینی نمی‌یابد و به مرحله اثبات خود نمی‌رسد.

نسبت وجودی با انقلاب اسلامی در معنای دقیق خود، یعنی عینیت یافتن فرد با دال مرکزی انسانی انقلاب و به تعبیر دقیق‌تر، یعنی عینیت فرد با عامل هستی‌بخش انقلاب. ۱. توضیح اینکه همچنان که انسان معصوم در هر منزلت وجودی‌اش، حسب تعبیر «الْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَمِنْكُمْ وَالْيَوْمُ» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۶۱۲: ۲)، به نحو تشکیکی، مجالای صفات حضرت حق است، انسان دارای نسبت وجودی با انقلاب اسلامی نیز به همین نحو، مجالای صفات امام انقلاب خواهد بود. به عبارت دیگر، همچنان که حسب حدیث معروف قرب نوافل (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۳۵۲)، انسان در مراتب بالای وجودی‌اش نوعی عینیت تنزیهی با خداوند پیدا می‌کند و وجه و ید و عین او می‌شود، در نسبت‌های وجودی شدید با انقلاب اسلامی نیز میان فرد و امام انقلاب همین سنخ عینیت برقرار می‌شود، اما این عینیت با امام بدون حرکت (امام در زمان و مکان) است، نه با امام در حال حرکت و تکامل؛ بدین معنا که هرچند فرد انقلابی با امام انقلاب عینیت می‌یابد، جایگاه فرد در مقایسه با جایگاه امام،

۱. نسبت وجودی با انقلاب اسلامی را در مثال بادکنک می‌توان توضیح داد. در این مثال، بزرگ شدن ظرف (بادکنک) جز از طریق بزرگ شدن مطروف (باد) ممکن نیست. کسی که نسبت وجودی با انقلاب اسلامی می‌گیرد، بزرگ شدنش عین بزرگ شدن خود انقلاب اسلامی خواهد بود. از همین رو، نشانه کامل بودن نسبت وجودی فرد با انقلاب اسلامی این است که غیر از وصف «انقلابی»، هیچ وصف دیگری، به عنوان مثال، اصول‌گرا یا حزب‌اللهی نمی‌تواند تمام وصف وی باشد و این یعنی توضیح همان عینیت فرد و انقلاب. البته باید توجه داشت که خود این عینیت مراتب دارد؛ بدین معنا که هر شخصی به اندازه ظرف وجود خود با انقلاب عینیت می‌یابد. در عین حال، برای هر شخص با هر مقدار ظرف وجودی، نسبت وجودی با انقلاب اسلامی زمانی کامل می‌شود که هیچ فضایی از ظرف وجودی وی را غیر از انقلاب پر نکرده باشد؛ خواه ظرف وجودی‌اش به اندازه یک لیوان باشد یا یک پارچ یا... .

جایگاهی تبعی است و به همین دلیل، خود فرد هرگز نمی‌تواند خلق نسبت کند، بلکه با نسبت‌هایی که دائماً امام ایجاد می‌کند، می‌تواند عینیت یابد.

اساساً توجه انسان‌ها به هر مقام معنوی دیگر از جمله شهیدان نیز چنین توضیح داده می‌شود که گاه شهیدان خود شرایط توجه به خودشان را در دیگران ایجاد می‌کنند و گاه وقتی افراد بدان‌ها توجه می‌یابند، خود را در توجهشان بازنمایی می‌کنند، و هر دو توضیح بدین معناست که این شهید است که ایجاد نسبت می‌کند و دیگران به این نسبت خلق شده توجه می‌کنند و گاه با آن عینیت می‌یابند.

براین اساس، عینیت یافتن مردم با انقلاب اسلامی دو سویه دارد: سویی به ارادهٔ مردم و سویی به خواست دال مرکزی انسانی انقلاب یا همان ولی فقیه. بازنمایی سیرت ولی فقیه در صورت مردمان، نوعی از عینیت میان آن دو را رقم می‌زند که تفسیری از روایت «الناس علی دین ملوکهم» می‌شود.

نسبت وجودی با انقلاب اسلامی در وجه تامل از باور و یقین به حقانیت آن حاصل می‌شود. این حقانیت البته ضرورتاً از طریق مطالعهٔ انقلاب اسلامی حاصل نمی‌آید؛ همچنان‌که رزمندگانی که در دههٔ شصت با اشاره به سخنان حضرت امام علیه السلام دربارهٔ سر دادن برای انقلاب، ذره‌ای و لحظه‌ای تردید به خود راه نداده بودند، ضرورتاً کسانی نبودند که تئوری ولایت فقیه ایشان را خوانده باشند. آنان به «حقانیت» انقلاب اسلامی یقین داشتند؛ اگرچه به «حقیقت» آن علم تفصیلی نداشتند. به عبارت دیگر، آنان به انقلاب اسلامی «عارف» بودند، نه «عالم» و نسبت وجودی‌شان با انقلاب اسلامی در عرفانشان شکل گرفته بود، نه در معرفتشان.

معرفت به انقلاب اسلامی را باید از طریق قرار گرفتن در «میدان» آن حاصل کرد. عارف به انقلاب اسلامی به هر میزان که در صحنهٔ عمل انقلاب اسلامی کنش کند، بدان معرفت می‌یابد. صدالبته، «ارزش کنش عالمان» بیشتر از «ارزش کنش عارفان» است.

نکتهٔ درخور توجه اما این است که علمی که مسبوق به عرفان انقلاب اسلامی نباشد، ضرورتاً به ایجاد یا تقویت نسبت وجودی با آن ختم نمی‌شود. بسا کسانی که واقعیت انقلاب اسلامی را به لحاظ معرفتی خوب و قوی تبیین می‌کنند، اما خود بهره‌ای از نسبت

وجودی با آن ندارند و از همین رو، در میدان‌های انقلاب (مثل هشت سال دفاع مقدس، اردوهای جهادی و گردان‌های دفاع از حرم) حضور چشمگیر ندارند.

نسبت وجودی یک وضع هستی‌شناختی است که معرفت‌شناسی این وضع، ارزش آن را مضاعف می‌کند. به هر میزان که نسبت‌های وجودی با انقلاب اسلامی زیادتر و تشدید شوند، امکان تولید معرفت درباره این نسبت‌ها نیز بیشتر فراهم می‌شود؛ همچنان‌که شدت نسبت‌های وجودی با انقلاب اسلامی در نقطه کانونی آن باعث می‌شود نسبت‌های وجودی ضعیف‌تری در خارج از این کانون نسبت بدان ایجاد شود. به عبارت دیگر، کم و کیف نسبت‌های وجودی در نقطه کانونی انقلاب اسلامی باعث شکل‌گیری میدان دایره مغناطیسی انقلاب اسلامی برای جذب افراد بدان می‌شود؛ بدین معنا که به هر میزان نسبت وجودی «فئه قلیله»^۱ ای که در نقطه کانونی انقلاب اسلامی وجود دارند تشدید یابد، امکان همراهی دیگران با انقلاب اسلامی بیشتر می‌شود.

پرسش از نسبت وجودی با انقلاب اسلامی

پرسش از نسبت وجودی ما و انقلاب اسلامی پرسشی مهم و درعین حال خطرناک است: مهم است، چون به کم و کیف کنش ما در ساحت انقلاب اسلامی «حجیت» می‌بخشد و خطرناک است، چون حاکی از «گم‌گشتگی» انقلاب اسلامی در عمق وجودی ماست. اساساً هر پرسشی مسبوق به گم‌گشتگی است؛ حتی پرسش از خدا در مباحث خداشناسی. به راستی اگر بشر خدایی را که «أَقْرَبُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۱ است گم نکند، دلیلی برای یافتنش از بستر پرسش باقی می‌ماند؟ پرسش از چیزی که وجود دارد، «تحصیل حاصل» است و محال. آیا بشری را دیده‌اید که به دنبال دستش بگردد؟ دست همواره برای ما حاضر بوده و از همین رو، چون گم نشده، پرسش هم نشده است.

شاید برای کسانی که انقلاب اسلامی وجود خود را در ضمن کنش‌های آنان تحقق بخشیده، هیچ‌گاه سؤال از نسبت وجودی‌شان با انقلاب اسلامی مطرح نبوده است. به عبارت دیگر، پرسش از نسبت وجودی‌مان با انقلاب اسلامی پرسشی متأخر و درجه‌دو

۱. «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق: ۱۶)؛ ما از رگ گردن او به او نزدیک‌تریم».

است؛ وگرنه، آنان که در متن ساختن انقلاب اسلامی اند، درست مثل بانویی که در وضعیت حمل نوزادش قرار دارد، مستغنی از «مشورت» و «پرسش» اند. مقام مشورت مقام پیشافعل و مقام پرسش مقام پسافعل است؛ بدین معنا که آنان که در حال مشورت اند، هنوز وارد گود نشده اند و آنان که در حال پرسش اند، از گود عقب مانده اند. البته واضح است که «صورت‌های کمالی» گود (عینیت) حتی برای کسانی که در وسط آن قرار دارند می‌تواند مورد مشورت و پرسش قرار گیرد. به عنوان مثال، پرسش از صورت‌های کمالی انقلاب اسلامی وقتی برای انقلاب‌سازان به وجود می‌آید، پرسش از اصل نسبت وجودی‌شان با انقلاب اسلامی — که معمولاً مسبوق به شک در آن است — نیست، بلکه پرسش از کمال وجودی است که معمولاً ناشی از ضمیمه شدن خودآگاهی ذهنی به وضعیت وجودی، و نسبت به مرحله پیشین، واجد «به‌علاوه»‌هایی است.

در میان متفکران معاصر جهان عرب، «پرسش از تراث و نحوه مواجهه با آن» در دهه‌های اخیر فزونی یافته است. محمد عابد الجابری مراکشی و حسن حنفی از اندیشمندانی هستند که مسئله مواجهه با تراث را بررسی کرده‌اند (الجابری، ۱۹۹۳م؛ حنفی، ۲۰۱۸م). این پرسش بیش از همه، در جریان نومعتزله که رویکردی عقل‌گرا به دین دارند رایج است. عقل‌گرایان شیعی اما کمتر از تراث و مواجهه خود با آن پرسیده‌اند. راز این مسئله در این نکته نهفته است که در جهان تسنن به دلیل انسداد باب اجتهاد، تراث آنها در تاریخ سلفشان متوقف شده و از این رو، تاریخ آنان خالی از تراثشان است. به عبارت دیگر، درحالی که تراث در اندیشه عقل‌گرایان تسنن، محصور در دوره صدر اسلام (دوره صحابه، تابعین و تابعین تابعین) است (ر.ک. گلی و یوسفیان، ۱۳۸۹: ۱۲۸-۱۲۶)، در تاریخ تشیع از آنجا که افتتاح باب اجتهاد باعث شده نصوص اولیه تا به امروز امتداد یابند، مفهوم تراث در ذهن انسان شیعی، نه از جنس تاریخ (گذشته)، بلکه از جنس فرهنگ (حال) است. «معاصرت فرهنگ» باعث می‌شود هیچ‌گاه، مگر در مواقع بحران هویت، از اساس آن پرسش نشود. از این رو، بی‌پرسی بسیاری از ایرانیان درباره انقلاب اسلامی باید نه ضرورتاً به معنای بی‌نسبتی با آن، بلکه برعکس، به دلیل عینیت انقلاب اسلامی و هویت آنان تفسیر شود.

اذعان به این عینیت، حداقل مستلزم توجه به دو نکته است: نخست اینکه نباید انتقاد از

انقلاب اسلامی به معنای پرسش از آن تلقی شود؛ چراکه پرسش شالوده‌شکنانه است و اساس وجود یا کارویژه‌های ذاتی پدیده را به چالش می‌کشد و انتقاد مسبوق به پذیرش و معمولاً معطوف به تکامل آن است و دوم اینکه عینیت یک پدیده با هویت آدمی ضرورتاً مقتضی «خودآگاهی تفصیلی و همگانی» بدان نیست. از همین رو، توهین ارزشی به مسلمانی بی‌سواد، به عنوان مثال، یکی پنداشتن او با حیوان، بی‌شک مورد اعتراض قرار می‌گیرد؛ نه از سر آگاهی وی به حقیقت علمی هویت، بلکه به دلیل تأثر وجودی شخصیت وی از عالم اسلامی؛ عالمی که وی را در جایگاه «خلیفة الله» مخاطب قرار داده است.

گابریل مارسل دوگانه‌ای به نام «راز-مسئله» را مطرح می‌کند. از نظر وی، مسئله چیزی است که سوژه می‌تواند آن را با در مقابل قرار دادنش، ابژه سازد و پس از تأمل، درباره آن حکم صادر کند. این در حالی است که راز قابلیت ابژه شدن ندارد و اساساً انسان محاط بدان است و امکان طرح پرسش‌های شالوده‌شکنانه از آن را ندارد. البته مارسل اذعان می‌کند که امکان تبدیل شدن راز به مسئله و برعکس وجود دارد، اما اساساً نمی‌توان با راز، مواجهه‌ای مسئله‌گونه داشت یا با مسئله، نسبتی رازوَش گرفت (علیا، ۱۳۸۷: ۹۷).

واقعیت این است که انقلاب اسلامی برای برخی، راز و برای برخی، مسئله است. آنان که محاط به انقلاب اسلامی اند، همه عالم را از زاویه انقلاب اسلامی می‌نگرند؛ تا آنجا که کسی همچون شهید آوینی ادعا می‌کند که کل عالم در محاصره حقیقت (انقلاب اسلامی) قرار گرفته است (سیدنژاد، ۱۳۸۴؛ رحمتی، ۱۳۸۸)، و آنان که نسبت وجودی‌شان با انقلاب اسلامی ترک برداشته و حداقلی شده است، ضمن احساس تعلق به آن، در مغالطه‌ای آشکار عیار آن را با شاخصه‌ها و معیارهای عالم رقیبش، غرب، می‌سنجند.

نکته درخور توجه این است که راز بودن یا مسئله بودن انقلاب اسلامی اعتباری نیست و از طریق بخش‌نامه و مانیفست پیشینی به وجود نمی‌آید، بلکه امری وجودی است. به عبارت دیگر، راز یا مسئله بودن انقلاب اسلامی امری ثبوتی است که در افراد مختلف ممکن است به اثبات (خودآگاهی) برسد یا نرسد.^۱ همچنان‌که بر اساس حکمت متعالیه،

۱. در باب علم دو دیدگاه کلان وجود دارد: دیدگاه اکتسابی و دیدگاه اعطایی. حسب دیدگاه اکتسابی، علم با ←

وجود مساوقاتی همچون حیات، قدرت و علم دارد، نسبت وجودی با انقلاب اسلامی نیز مساوقاتی انقلابی دارد. به عنوان مثال، بصیرت انقلابی افراد تابعی از نسبت وجودی آنان با انقلاب اسلامی است. از این رو، شخص بی سواد اما دارای نسبت وجودی اشتدادی با انقلاب اسلامی در مقایسه با شخص باسواد و دارای نسبت وجودی حداقلی با انقلاب اسلامی از بصیرت بیشتری برخوردار است.

حکایتگری از نسبت وجودی با انقلاب اسلامی

شاید در میان کسانی که انقلاب اسلامی را تقریر کرده اند، قلم هیچ کس به اندازه شهید آوینی حکایتگر نسبت وجودی اش با انقلاب اسلامی نباشد. آوینی پیش از انقلاب نیز می اندیشیده و قلم می زده است و همین مسئله باعث شده بهتر بتواند وجودش را در نسبت با دو عالم متفاوت حکایت کند. نسل های پساانقلاب از آن جهت که امکان مقایسه وجودی خود را با عالم های متفاوت ندارند، به سختی می توانند از نسبت وجودی شان با انقلاب اسلامی بپرسند؛ چه آنان فقط یک نسبت را تجربه کرده اند؛ نسبتی که هر چند ممکن است «تطور» پیدا کرده باشد، عموماً «تحول» نیافته است. یکی از هم وطنان که برای تجربه عالمی متفاوت، از ایران به ترکیه سفر کرده بود و چندان هم بهره ای از علم نداشت، در پرواز استانبول-تهران به من می گفت: «اگر روزی ایران ترکیه شود، دق می کنم». گفتم: «چرا؟» گفت: «در آتالیا، البته پس از فروکاهش احساسات غریزی، احساس بی وجودی کردم».

واقعیت این است که تحول وجودی در یک عالم ممکن نیست، بلکه هر عالمی با

→ تلاش عالم کسب می شود و حسب دیدگاه اعطایی، تعلم، تنها ایجاد ظرف می کند نه مظروف، بلکه مظروف را خداوند در ظرف می ریزد. مشابه این مسئله، این سؤال می تواند طرح شود که نسبت وجودی با انقلاب اسلامی حصولی است یا تحصیلی؟ همچنان که از نگاه نویسنده این سطور، در باب علم، دیدگاه اعطایی صائب است، در باب نسبت وجودی نیز دیدگاه حصولی صائب است؛ هر چند پس از آنکه نسبت وجودی ترک می خورد، گفت و گو و تلاش علمی می تواند آن را ترمیم کند؛ همان گونه که مراتب بالاتر و شدیدتر نسبت وجودی، هم با تصرف اشراقی و هم با ایجاد معرفت می تواند حاصل آید. به نظر می رسد عمده نسبت های وجودی ای که در سایه توجه به حضرت امام علیه السلام با انقلاب اسلامی ایجاد شده، ناشی از تصرف اشراقی معظم له است و بسیاری از نسبت های وجودی ای که در سایه توجه مقام معظم رهبری با آن ایجاد می شود، ناشی از ایجاد معرفت در آنهاست.

وجودی خاص تناسب و تلائم می‌یابد، و همین نکته تبیین تحول وجودی ناشی از انقلاب اسلامی را برای نسل‌های پساانقلابی سخت کرده است. به نظر می‌رسد آنان تنها زمانی خود می‌توانند نسبت وجودی‌شان با انقلاب اسلامی را ابژه و درباره‌اش تأمل کنند که در عالمی دیگر نیز زیسته باشند. مثلاً مطالعه درباره‌ی عالم غرب نمی‌تواند افراد را به واقعیت وجودی‌شان درباره‌ی آن عالم واقف کند و این مهم، تنها پس از تجربه‌ای زیسته در آن عالم، آن هم پس از دوره‌ای که التذاذات عادی ناشی از نبودن غرب برایشان تمام شده باشد، حاصل می‌آید. از این رو، حتی تجربه‌ی ناقص از فرهنگ غربی در عمق فرهنگ ایرانی-اسلامی که برای غرب‌زدگان وطنی حاصل آمده است نیز نمی‌تواند مقایسه‌ی حقیقی میان دو عالم اسلامی و عالم غربی را ممکن سازد.

انقلاب اسلامی سیری از اجمال به تفصیل داشته است؛ بدین معنا که مسائل، سطوح مواجهه و درگیری آن با گفتمان‌های رقیب، عرصه‌ها و قلمرو کنش آن و... تغییر کرده و ارتقا یافته است. واضح است که دلالت این مقیاس از تغییر، تفاوت کیفی کنشگری در ساحت اجمالی با کنشگری در ساحت تفصیلی انقلاب است. به‌رغم اینکه گذار از ساحت اجمال به ساحت تفصیل انقلاب به تدریج صورت می‌گیرد، نخستین نسلی که قرار است کنشگر ساحت تفصیلی باشد از وضعیت روحی و شرایط متمایزی نسبت به نسل‌های پیشین خود برخوردار است. هرچند این نسل وارث نسل‌های پیشین خود است و از این رو میراث نسبت وجودی آن نسل‌ها با انقلاب اسلامی را در اختیار دارد، ورود استقلالی آن به ساحت تفصیلی انقلاب همواره برای وی با ترس و تردید^۱ همراه است.

می‌توان برای درک راحت‌تر این وضعیت روحی، به گذار یک فرد از عالم مجرد به عالم تأهل اشاره کرد: گذار مذکور گرچه مسبوق به تجربه‌ی سنگین نسل‌های پیشین از عالم تأهلی است، همواره برای انسان تازه‌وارد با ترکیبی از دلهره و ترس با شیرینی و لذت همراه است. نسل کنونی انقلاب نیز هنگام مواجهه‌ی آن با بزرگ‌ترین قدرت‌های استکباری در منطقه و در

۱. به لحاظ سنخ، برخی تردیدهای نسل جدید ناشی از مسائل مستحدث و نوظهور در بستر انقلاب است، مثل تردیدهای ناشی از پدیده‌ی آفازادگی، رانت، اشرافیت و برخی نیز ناشی از تقریر برخی نسل‌اولی‌ها از وضعیت کنونی انقلاب مبنی بر تحریف آن از ریل اصلی‌اش است.

سراسر عالم به نحو متناقض‌نمایی، هم شور و شغف دارد هم ترس و دلهره. به نظر می‌رسد هموار کردن شرایط بازیگری حداکثری در متن انقلاب برای این نسل، به ضمیمه آگاهی‌بخشی به آن، به مرور زمان از این تردید خواهد کاست.

شاید نسل جدید تعجب کند اگر بشنود بازیگران دفاع مقدس اینک هنگام روایت آن حماسه‌ها، خود نیز در امکان وقوعی روایت‌هایشان تردید می‌کنند، اما واقعیت این است که آن روایت‌ها روزی تنها توسط همین افراد که در وسط صحنه مبارزه حضور داشتند، نه آنان که از بیرون آن را مشاهده یا روایت می‌کردند، به وقوع پیوسته‌اند. طرفه اینکه تحلیل گرانی که در وسط گود جریان استکبار قرار دارند، هنگام گزارش از انقلاب اسلامی نیز همین نسبت آمیخته با شور و تردید نسل کنونی را گزارش می‌کنند. به عبارت دیگر، نسل کنونی انقلاب با همه تردیدهایی که دارد و بی‌آنکه به نقش خود در صحنه انقلاب خودآگاهی تفصیلی داشته باشد، در حال امتداد بخشیدن به انقلابی است که به ساحت تفصیل خود پا گذاشته و بیشتر و سنگین‌تر از ساحت پیشینش در حال درگیری با جریان استکبار جهانی است. به عبارت دیگر، این نسل با جنس کنش خود واقعیتی دیگر از انقلاب اسلامی را حکایت می‌کند.

میزان خودآگاهی نسل کنونی به نسبت وجودی‌اش با انقلاب اسلامی تابعی از نوع تقریری است که از آن به دست می‌دهد. انقلاب اسلامی را از هر زاویه‌ای که برش بزیم و تقریر کنیم، کیفیتی متفاوت از وجود خود را عرضه می‌دارد. به نظر می‌رسد مشکل نسل کنونی انقلاب در این است که هنوز برش مناسبی که بتواند بیشترین پیوند میان آن و انقلاب اسلامی را برقرار کند نیافته است. به عبارت دیگر، نسل کنونی به غلط، گاه خود را در جایگاه «روایتگر» انقلاب قرار داده است؛ حال آنکه به درستی همواره در جایگاه «حکایتگر» آن قرار دارد،^۱ و تفاوت این دو، تفاوت انسان بیرون از گود و انسان درون آن است: انسانی که خود را

۱. تفاوت روایت و حکایت را در روایان اردوهای راهیان نور به صورت آشکار می‌توان درک کرد. برخی روایان اردوهای راهیان نور همان بسیجی‌های دوره دفاع مقدس هستند که روایت کنونی آنها از آن دوران، از جنس حکایت وجودی آنان است و طرفه اینکه آنها ضمن حکایتگری آن دوران، به فهم جدید و به تبع آن، به نسبت وجودی جدید با آن دوران نائل می‌شوند. درمقابل، برخی از آنها روایانی هستند که دوران دفاع مقدس را فهم کرده‌اند، نه شهود. روایت این افراد از آن دوران، تنها روایت است نه حکایت و اساساً نمی‌تواند نسبت وجودی خلق کند.

درون گود می‌پندارد، به جای «پرسیدن»، «عمل» می‌کند و خود را نه روایتگر که «متعلق روایتگران» قرار می‌دهد.

خودآگاه نبودن لایه‌ای از این نسل به جایگاهی که در انقلاب دارد باعث شده نقش جایگاهی دیگر را که می‌پندارد که در آن قرار دارد بازی کند، حال آنکه به واقع، بازیگر نقش محوری انقلاب خود اوست. روایتگران این دوره انقلاب اسلامی اگر به درستی آن را روایت کنند، به وضوح نسلی را خواهند دید که نقششان در قوام‌بخشی به انقلاب، نه تنها از نقش نسل دهه نخست آن کمتر نیست، بلکه بسی بیشتر و مهم‌تر است.

آنچه باعث شده جامعه و حتی خود این نسل نقش واقعی خود را احساس نکند، اقتضای ساحت تفصیلی انقلاب است. در این ساحت، وضعیت به ظاهر عادی و میدان عمل نیز گسترده و پیچیده است و اگر قرار بر دیدن نقش‌ها باشد، باید «وضعیت عادی» جای خود را به «وضعیت غیرعادی» بدهد، و این تغییر وضعیت اگر ابتدا به صورت ذهنی فهم نشود، تبیین صورت عینی آن سخت خواهد بود.

کار مهمی که باید نسل‌های گذشته انقلاب برای نسل کنونی آن انجام دهند این است که نشان دهند وضعیت انقلاب اسلامی همچنان وضعیت غیرعادی است و نباید مهم‌ترین بازیگران آن که همین نسل کنونی هستند بپندارند که انقلاب در وضعیت عادی قرار دارد.

جالب است بدانیم در دهه نخست انقلاب کسانی حماسه آفریدند که وضع آن را متفاوت با وضع عادی جهان معاصرشان تلقی کرده بودند. امروز نیز کسانی که انقلاب اسلامی را با منطق عادی و موجود جهان کنونی می‌سنجند، در آن عیار خاصی مشاهده نمی‌کنند و تنها کسانی که آن را بیرون از مناسبات نظم بین‌الملل تصویر و ترسیم می‌کنند، هم برای انقلاب و هم برای بازیگران درون آن نقشی متفاوت قائل می‌شوند. به نظر می‌رسد «درک این تفاوت» است که می‌تواند تردید نسل کنونی انقلاب را از آن بزداید و انگیزه‌ای مضاعف برای حضور و ایفای نقش ویژه بدان ببخشد.

تکامل در نسبت وجودی با انقلاب اسلامی

تکامل به دو گونه صورت می‌گیرد: گاه از جنس «تورم داده‌ها» ست و گاه از جنس «تغییر

جهت‌ها). تورم داده‌ها کارویژه علم است. البته تغییر کمی داده‌ها به اقتضای موارد، وقتی از حد خاصی تجاوز می‌کند، به تغییرات کیفی که تغییر جهت یکی از مصادیق آن است نیز می‌انجامد. تغییر جهت اما عموماً کارویژه دین است. از این دوگونگی تکامل مبتنی بر علم و دین، می‌توان به دوگانگی «ماده-جاده» یاد کرد. تحولات تاریخی گاه کارویژه ماده‌ای دارند و گاه کارویژه جاده‌ای. تکاملی که با انقلاب اسلامی ایجاد شده هرچند به تکامل ماده‌ای هم انجامیده، اساس آن تکامل جاده‌ای است. بر اساس این نوع تکامل، منزلت وجودی انسان تغییر می‌یابد و انسان جدیدی متولد می‌شود؛ به گونه‌ای که تحلیل صرف داده‌های ظاهری موجود نمی‌تواند واقعیت وجودی او را توضیح دهد.

بی‌شک، اشتباه خاص دشمنان انقلاب اسلامی نیز اصرارشان بر شناخت انسان انقلابی از طریق صرف تحلیل داده‌های ظاهری بوده است. آنان حتی کارآمدی را نیز نتیجه ترکیب خاصی از همان داده‌های ظاهری دانسته‌اند. این در حالی است که کارآمدی همواره در نسبت با جهت معنا می‌یابد.

عنصر ایرانی عصر انقلاب از منزلتی برخوردار شده است که به دلیل تغییر جهت نگاه وی، داده‌های ظاهری عالم برایش متفاوت با دیگران تحلیل می‌شود. این منزلت را در مقام مثال می‌توان به انسان نشسته بر قله‌ای تشبیه کرد که به دلیل جایگاه بلندی که دارد، می‌تواند افق‌های دورتری را رصد کند و ببیند. در همین تشبیه، انسان غربی به‌سان شخصی است که در میانه دره‌ای روبه‌روی کوه نشسته است و به‌رغم همه امکاناتی که دارد، نمی‌تواند آن سوی کوه را بنگرد؛ گو اینکه منزلت پایین وی باعث شده حتی امکانات ظاهری نیز نتوانند برایش افقی مشابه افق انسان برقله‌نشسته تصویر کنند.

تغییر منزلت وجودی انسان انقلاب اسلامی را به شکل واضح‌تر و سریع‌تری می‌توان از طریق مقایسه درک و تحلیل وی با درک و تحلیل متناظرهایش در کشورها و نظام‌های سیاسی دیگر دریافت؛ همچنان که می‌توان از طریق تفاوت منزلت وی در دوره‌های متوالی تاریخ معاصر ایران نیز تبیین کرد.

تاریخ معاصر ایران سه نوع آزادی را تجربه کرده است: نخست، «آزادی حکومت» که در عصر صفویه با رها شدن حکومت ایران از سیطره حکومت‌های سنی صورت گرفت؛ دوم،

آزادی «عالمان دینی» که در عصر قاجار با افزایش پایگاه اجتماعی علما به ویژه به دلیل استقلال مالی آنان از حکومت صورت گرفت؛ و سوم، «آزادی مردم» که در عصر جمهوری اسلامی با ارتقای فهم و بصیرت سیاسی ناشی از انقلاب اسلامی صورت گرفته است. آزادی، استقلال، عدالت خواهی، امنیت، بصیرت سیاسی-تاریخی و... شبکه‌ای از مفاهیمی‌اند که تحقق هر یک از آنها بدون تحقق دیگر مفاهیم، امکان ندارد.

البته دو نکته را در این خصوص باید لحاظ کرد: نخست اینکه این مفاهیم هنجاری‌اند و در مکاتب فکری-فرهنگی مختلف، جهت و تعاریف متفاوتی دارند؛ دوم اینکه این مفاهیم، بدل و نوع تقلبی نیز دارند و نوع اصیل آنها در مکاتب دینی بیشتر از دیگر مکاتب حاصل می‌شود. از آنجاکه انقلاب اسلامی بستر ظهور سنن الهی است، سطح بالایی از مفاهیم مذکور را تحقق بخشیده است؛ به گونه‌ای که در پرتو آن، کف انتظار و مطالبه مردم در خصوص این مفاهیم بالا آمده است. از همین رو، آزادی، استقلال، عدالت خواهی، امنیت و هر مفهوم مشابه دیگر در مطالبه عنصر ایرانی پساانقلاب، با مطالبه دیگر ملت‌ها اعم از مسلمان و غیرمسلمان تفاوت کیفی بسیاری دارد: در جمهوری اسلامی، مطالبه مفاهیم مذکور مطالبه‌ای در سقف است، برخلاف مطالبه مشابه آنها در دیگر کشورها که مطالبه‌ای در کف است. به عبارت دیگر، مطالبه این مفاهیم در جمهوری اسلامی مطالبه برای «تثبیت و تکامل» و مطالبه آنها در دیگر کشورها مطالبه برای «تکوین و تحقق» آنهاست. براین اساس، وجود رویکردهای انتقادی در خصوص مفاهیم مذکور را نباید به معنای بی‌نسبتی منتقدان با انقلاب اسلامی دانست،^۱ بلکه باید به معنای تشدید انقلابیگری آنها در نظر گرفت؛ حتی اگر خودشان بدین مسئله هم واقف نباشند.

برخی مفاهیم مثل عدالت، آزادی، امنیت و استقلال از مقاصد تاریخ بشری هستند؛ بدین معنا که در طول تاریخ، بشر آنها را مطالبه کرده و اساساً حیات خود را با آنها معنا

۱. مطالبه در سقف ممکن است تا آنجا ادامه یابد که موجب تغییر در نسبت مجموعه مفاهیم انقلابی ما شود. به عنوان مثال، نسبت ولی و مردم از منطق یک طرفه «فتوا-اطاعت» از طریق مطالبه مردم می‌تواند به منطق دوطرفه «مشاوره-فتوا-اطاعت» ارتقا یابد یا اینکه قانون اساسی به گونه‌ای تغییر یابد که ظرفیتی بهتر و بیشتر برای اجرای اراده ولی فقیه قرار گیرد.

بخشیده است. این مفاهیم «دیرزا» هستند و به راحتی حاصل نمی شوند، بلکه تحقق آنها گاه نیازمند تلاش چندین قوم در مقاطع تاریخی متفاوت است؛ همچنان که «دیرپا» هستند و پس از تحقق، به سهولت از بین نمی روند، بلکه انحطاط بشر از آنها گاه تا قرن ها به طول می انجامد.

اقوام ذاکره و حافظه ای تاریخی دارند و آنچه را کسب می کنند به آیندگان خود، ولو نه ضرورتاً آگاهانه منتقل می کنند. به عنوان مثال، قومی که پس از قرن ها مجاهدت، طعم عزت و آزادی را چشیده است اجازه نمی دهد فرزندانش از آن محروم شوند. انقلاب اسلامی برآیند بسیاری از مفاهیمی است که خود از مقاصد تاریخ بشری بوده و پس از قرن ها تلاش و آرزو حاصل آمده و در اعماق جان مردم رسوب یافته اند. این مفاهیم سرمایه ای بزرگ برای عنصر ایرانی پس از انقلاب به وجود آورده اند که باعث شده است با پشتیبانی آنها گردهای مهمی را طی کند.

طرفه آنکه سرمایه های مذکور هنگام مواجهه با رخدادهای مهم تاریخی، نه فقط از میان نمی روند، بلکه خود را بازسازی می کنند و عظیم تر می شوند.^۱ به عنوان مثال، مبارزه با داعش برای مردمانی که نسل پیشین آنها حماسه های دفاع مقدس را خلق کرده بودند، به درستی بازسازی یک تجربه تاریخی در مقیاسی فراخ تر و بالاتر بود. برخلاف بسیاری از تحلیل گران بیرونی، عنصر ایرانی در پرتو قریب نیم قرن بازیگری در میان رخدادهای کم نظیر پس از انقلاب اسلامی، چنان استعدادی یافته است که برای نیل به اهداف بلند آن، خود می تواند رخدادساز

۱. بسیاری از کوه نظران هنگام طولانی شدن فاصله میان رخدادهای عبرت ساز تاریخی چنین می پندارند که سرمایه های رخدادهای پیشین از میان رفته اند. واقعیت این است که هر چه رخداد تاریخی مهم تر و بزرگ تر باشد، استعداد بیشتری برای بازتولید سرمایه های مذکور وجود خواهد داشت. به عبارت دیگر، از آنجا که استعدادها بالقوه بشری در متن رخدادهای مهم تاریخی بالفعل می شوند، تاریخ هر قومی که بیشتر واجد این رخدادهای باشد، فرصت بیشتری برای بروز و بسط استعدادها آن قوم فراهم می آورد. رخدادهای مذکور هر چند از مواهب الهی به اقوام اند، این خود اقوام هستند که با اختیارشان باعث بسط اراده حضرت حق در وجود تاریخی شان می شوند. انقلاب اسلامی رخداد بزرگ قرن بیستم بود که به تبع آن، خرده رخدادهای دیگری از جمله دفاع مقدس، ظهور داعش و تحریم های همه جانبه ظهور یافته و از همین رو، بستری فراخ و مطمئن برای پرورش استعدادهای برتر زمانه اش شده است.

باشد. واقعیت این است که نسل کنونی ایرانی هرچند آبی مناسب برای شنا نیافته‌اند، شناگران قابل‌ی شده‌اند که برای انتقال تجربه پیشینیان خود به نسل‌های لاحق، بسیار مستعدتر از نسل‌های سابق‌اند.

بازیگری عملی؛ شرط تقویت نسبت وجودی با انقلاب اسلامی

هرچند اصالت نسبت با انقلاب اسلامی را پشتوانه‌های نظری تأمین می‌کند، مبانی نظری بدون امتداد عملی و عینی چندان در ایجاد نسبت وجودی با انقلاب اسلامی مؤثر نخواهد بود. به عبارت دیگر، راه فرید و انحصاری در ایجاد نسبت مذکور، بازیگری عملی در میدان انقلاب اسلامی است. براین اساس، چنین به نظر می‌رسد که به هر میزان که کنشگری عملی فرد در ساحت انقلاب اسلامی حداکثری شود، به همان میزان نسبت وجودی وی با آن تشدید خواهد شد و شاید از همین روست که نسل نخستین انقلاب در مقایسه با نسل‌های بعدی آن، پیوند وجودی قوی‌تری، البته نه ضرورتاً معرفتی با انقلاب اسلامی دارند؛ چراکه آنان به اقتضای مرحله تکوین انقلاب اسلامی، کنشگری بیشتری در صحنه آن داشته‌اند. این در حالی است که از آنجاکه آشنایی نسل‌های متأخر انقلاب اسلامی با آن بیشتر در سفره نتایج و دستاوردهایش (مثل استقلال، آزادی و امنیت) صورت گرفته، یعنی جایی که به اقتضای مرحله تثبیت و تکامل انقلاب اسلامی، امکان کنشگری حداکثری در آن کمتر است، پیوند وجودی با آن به صورت حداقلی ایجاد شده است. ازاین‌رو، چنین به نظر می‌رسد که راه تقویت و تشدید پیوند وجودی با انقلاب اسلامی امتداد بخشیدن به مبانی نظری آن از طریق ایفای نقش عملی در ساحت انقلاب است. این رویکرد به صورت هم‌زمان دو دغدغه را ایجاد می‌کند: نخست، مسئله چرخش نخبگان که بر اساس آن، نسل‌های سابق عرصه‌های بازیگری حداکثری در میدان انقلاب را به نسل‌های لاحق واگذار می‌کنند؛ دوم، مسئله جوان‌گرایی که بر اساس آن با بالا رفتن قدرت ریسک عمل، سرعت کنشگری افزایش می‌یابد. باتوجه به این رویکرد، نه تنها راه‌حلی عملی برای رخوت ایجادشده یا احساس شده در نسبت با انقلاب اسلامی ایجاد می‌شود، بلکه هم‌زمان، وضع موجود نیز آسیب‌شناسی می‌شود.

در مقایسه میان نسل نخستین انقلاب اسلامی و نسل‌های متأخر آن، به‌ویژه نسل حاضر، دو نکته قطعی حاصل می‌آید: اول اینکه نسل نخست عملاً حضوری پررنگ‌تر در میدان انقلاب داشته است؛ دوم اینکه نسل‌های متأخر به نحو روزافزونی نسبت نظری قوی‌تری با آن پیدا کرده‌اند. در اینکه نسل نخست با انقلاب اسلامی پیوند عملی قوی دارد تردیدی وجود ندارد، اما در اینکه نسل‌های بعدی پیوند نظری اشتدادی با آن دارند تردید وجود دارد؛ تا آنجا که برخی سیاست‌مداران داخلی و خارجی چنین تحلیل می‌کنند که انقلاب اسلامی به مرحله‌ای رسیده است که شعارهای انقلابی‌اش رنگ باخته و خود، فرزندان‌ش را می‌خورد.^۱ در تحلیل این اتفاق، برخی، از دلالت‌ها و استلزامات عملی پدیده جهانی شدن و یک‌سان شدن سبک زندگی مردمان سخن گفته‌اند (به عنوان مثال، ر.ک. خواجه‌سروری و طباطبائی، ۱۳۹۲)، برخی به ناکارآمدی جمهوری اسلامی در مقام عمل اشاره کرده‌اند و نهایتاً برخی دیگر فساد سیستمی و درونی جمهوری اسلامی را مطرح ساخته‌اند. این در حالی است که در تجربه تاریخی جمهوری اسلامی، شواهد زیادی در نقض و نقد این ادعاها وجود دارد. واقعیت این است که افق‌های جدید تاریخی همواره توسط معدودی از شهروندان کشف و محقق می‌شوند؛ تا جایی که جامعه‌شناسان و تئوری‌پردازان انقلاب مطرح کرده‌اند که برای محقق شدن انقلاب در مسیر حرکت تاریخی قوم، حداکثر به حدود هفت درصد آنان نیاز است (ر.ک. گلدستون، ۱۳۹۲).

براین اساس، بدون تردید می‌توان ادعا کرد که انقلاب اسلامی برای ادامه تکاملی مسیر خود، بسیار بیشتر از آنچه حسب کارشناسی جامعه‌شناسان و تئوری‌پردازان انقلاب نیاز دارد، تربیت کرده است. اهمیت این نسل‌های تربیت‌شده از آن‌روست که قوت نظری آنها در خصوص انقلاب اسلامی به اندازه‌ای است که از سویی، بسیاری از فرضیات نسل نخستین در زمره مفروضات آنان قرار گرفته و از سوی دیگر، مرزهای نظری انقلاب اسلامی را فراتر از جغرافیای سیاسی ایران، تا عرصه بین‌المللی و در افق تمدن نوین اسلامی جلو برده است.

۱. اساس این ایده متعلق به گئورگ بوشنر (۱۸۱۳-۱۸۳۷)، نماینده نویسنده، شاعر، نویسنده و عضو جنبش «آلمان جوان» است که پس از وی، به یک اصل مشهور، اما نه ضرورتاً درست، تبدیل شده و احیاناً نقد شده است (به عنوان مثال، ر.ک. محمدی، ۱۳۹۱).

مهم‌ترین آسیب نسل کنونی انقلاب اسلامی این است که امکان کنشگری حداکثری در عرصه آن برایش فراهم نیست. به عبارت دیگر، تولید و انسجام یافتن مبانی نظری انقلاب اسلامی و قرار گرفتن آن در ریل ثابت پیشرفت باعث شده فرزندان انقلابی همه‌چیز را فرمال (رسمی) و نرمال (طبیعی) تلقی کنند؛ امری که به نوبه خود باعث می‌شود ماهیت انقلابی این حرکت تاریخی را به محاق برد و پنهان کند. به نظر می‌رسد برای برون‌رفت از این مسئله، باید به چگونگی پل زدن میان رویکرد انقلابی و حل نیازهای مردم اندیشید و در این میان، البته نباید فراموش کرد که رویکرد انقلابی نیازمند محمل‌هایی واقعی و نه صوری است؛ بدین معنا که تا ذات یک رخداد اقتضای مواجهه انقلابی نداشته باشد، نمی‌توان چنین مواجهه‌ای را با اعتبار محقق کرد. از این رو، برای نجات انقلاب اسلامی و برای ایجاد و تقویت پیوندهای وجودی با آن، باید همواره و به صورت مستمر به «خلق مسئله‌ها و پدیده‌های ذاتاً انقلابی» همت گمارد.^۱

خوشبختانه، برخی از این مسئله‌ها به صورت طبیعی و برخی به صورت نادانسته توسط دشمنان این انقلاب فراهم می‌شوند که نمونه‌های کرونا و تحریم مصادیق بارزتر آنها هستند. اهمیت این نوع مسئله‌ها این است که به صورت خاص، یک طبقه و به صورت عام، کل ملت را به شکلی تیز در جهت انقلاب اسلامی فعال می‌کند. به عنوان مثال، هشت سال دفاع مقدس برای طبقه نظامی‌ها، تحریم برای طبقه تجار و در نهایت کرونا برای طبقه نظام سلامت و درمان^۲ به صورت خاص و برای عموم مردم به صورت عام امکان کنشگری

۱. این سخن را نباید شبیه نظریه «انقلاب دائمی» تروتسکی دانست (آشوری، ۱۳۸۷: ۴۹). تروتسکی انقلاب را به معنای علوم سیاسی آن مطرح می‌کرد و همین باعث می‌شد هم در مقام نظر به بی‌ثباتی نظری متهم شود هم در مقام عمل امکان تحقق انقلاب‌های دائم را نداشته باشد. این در حالی است که در نظریه «خلق مسئله‌های ذاتاً انقلابی»، تنها یک انقلاب وجود دارد که توصیه می‌شود مسئله‌های جامعه به گونه‌ای مهندسی شوند که حل آنها از طریق ارجاع به همین یک انقلاب ممکن باشد.

۲. در جمهوری اسلامی، سبک زندگی طبقه نظام سلامت و درمان (هم از جهت اداری و هم از جهت جهت ← اقتصادی) به گونه‌ای است که به طور طبیعی آنها کمتر در مسیر آرمان‌های انقلاب اسلامی قرار می‌گیرند. بحران کرونا به مثابه مسئله‌ای که حل آن مقتضای کنشگری انقلابی (مثل ایثار و رویکرد جهادی) بود، باعث شد تعداد درخور توجهی از افراد طبقه مذکور و به تبع، خانواده و اقوام آنان توفیق بازیگری در وسط میدان

حداکثری در جهت آرمان‌های انقلاب اسلامی را فراهم آورد؛ به گونه‌ای که طبقات مذکور در این بسترهای خاص توانستند به صورت ویژه جلوه یابند و خلق حماسه کنند. به نظر می‌رسد ایجاد، تکثیر و توزیع این بسترها، متناسب با طبقات متفاوت جامعه، به گونه‌ای که بتواند برای عموم طبقات، فرصت کنشگری خاص ایجاد کند، راهی مطمئن و تکاملی در جهت تشدید پیوندهای وجودی با انقلاب اسلامی باشد.

در کنار آسیب‌هایی که متوجه نسل کنونی انقلاب است، این نسل مزیت‌هایی نیز دارد که نسبت وجودی آن را با انقلاب اسلامی تقویت می‌کند. مثلاً نسبت نظری نسل کنونی با انقلاب اسلامی نسبتی عمیق‌تر از نسل‌های پیشین است: نسل‌های پیشین برخی باورهای خود درباره انقلاب اسلامی را به صورت تعبدی شکل داده‌اند. این در حالی است که نسل کنونی همه باورهای خود را یا تجربه کرده یا به صورت عقلی پذیرفته و بدان‌ها اقتناع یافته است. این ویژگی باعث شده برخی مسائلی که برای نسل‌های پیشین به مثابه فرضیه (ثابت نشده) قلمداد می‌شده است، برای این نسل در زمره مفروضات قرار گیرد. به عنوان مثال، در حالی که برای نسل اول انقلاب فقدان حضرت امام علیه السلام اساساً وضعیتی فاقد معنا و تصورناپذیر بوده است، به گونه‌ای که با ارتحال ایشان، گو اینکه نسبت آن نسل با انقلاب اسلامی بریده می‌شد، نسل کنونی بی‌آنکه نسبت خود و انقلاب را تمام شده ببیند، نه تنها در اندیشه فلسفه تاریخی خود وضعیت پسا امام خامنه‌ای علیه السلام را تصور و ترسیم می‌کند، بلکه حتی در زمان حیاتشان به جانشین وی نیز می‌اندیشد. به عبارت دیگر، در حالی که نسل اول انقلاب ترجیح می‌دهد ولو به قیمت «توقف تاریخ»، همچنان با حضرت امام علیه السلام زیست کند، نسل کنونی انقلاب با تمام عشقی که به ولی امر خود دارد، «حرکت تاریخ» را اصل می‌داند و آمدوشد افراد در بستر آن را نه فقط طبیعی، بلکه بایسته تشخیص می‌دهد.

دلالت رفتاری این دو نسل در وضعیت‌های خارج از اختیارشان بهتر ادراک می‌شود:

انقلاب اسلامی را بیابند و بدین وسیله، هم پروژه انقلاب اسلامی در وجه انقلابی آن به جلو آید، که خلق حماسه‌های درمانی از جمله جلوه‌های ایثار و گذشت پرستاران و همت پزشکان در تولید بهنگام واکسن کرونا نمونه‌هایی از آن است، و هم خود این طبقه در ذهن مردم به مثابه طبقه‌ای جهادی و ارزشی از طریق عناوینی خاص مثل «مدافعان سلامت» که یادآور مفهوم ارزشی «مدافعان حرم» است، ثبت شوند.

نسل اول انقلاب به‌سختی می‌تواند در وضعیت فقدان ولی خود با ولی پس از او کنار آید. این در حالی است که نسل کنونی انقلاب در سایه رهنمودهای ولی، استعدادی فراتر از تعامل صرف با او پیدا کرده است. شاید تفاوت میان ابوذر و سلمان در این خصوص توضیح‌دهنده باشد: ابوذر خلوصش در تبعیت از امامش چنان است که بر هر کج‌تابی از مسیر او می‌شورد و فریاد می‌زند؛ حتی اگر بهای این فریاد، جدایی همیشگی او و امامش در دنیا باشد؛ سلمان اما عمق معرفتش به امامش چنان است که حتی وقتی استاندار غاصب حق او می‌شود و در دستگاه او کنش می‌کند، ذره‌ای از مقام «منّا» بودنش کاسته نمی‌شود؛ چراکه سلمان در مکتب امامش، استعداد تصرف در دستگاه‌های غیر و ضد او را پیدا کرده است. شاید اگر نسل اول انقلاب نیز دولتمردانی از جنس دولتمردان کنونی به خود می‌دید، صیحه می‌زد و ابوذر وار دق می‌کرد. نسل کنونی انقلاب اما با همه رنجی که از بودن برخی مسئولان ناهمراه می‌برد، یاد گرفته است در کنارش بماند و از انقلابش پاسداری کند.^۱ به عبارت دیگر، نسل اول انقلاب برای انقلابی بودنش احترام می‌شد، اما نسل کنونی انقلاب درحالی‌که برای انقلابی بودنش عقاب می‌شود، همچنان انقلابی است.

ظرفیت‌های تصرفی نسبت‌های وجودی با انقلاب اسلامی

در تاریخ بشری، الگوهای تعامل بین‌فرهنگی-تمدنی متفاوتی تجربه شده است. به عبارت دیگر، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به الگوهای متفاوتی با یکدیگر ارتباط دارند: گاه رابطه خطی یک‌طرفه دارند؛ به این معنا که یک فرهنگ دهنده و دیگری پذیرنده است (الگوی اخذ یک‌طرفه)؛ گاه رابطه خطی دوطرفه دارند؛ به این معنا که هر یک از فرهنگ‌ها به دیگری عناصری می‌دهد و عناصری نیز می‌گیرد (الگوی گزینش و استخدام دوطرفه)؛ گاه به دلیل دور بودن یا متضاد بودن، اساساً رابطه‌ای با یکدیگر ندارند (الگوی طرد مطلق)؛ گاه یک

۱. راز این قضیه این است که نتیجه استقامت نسل اول انقلاب، بقای انقلاب رارقم زد، اما در نتیجه استقامت نسل کنونی آن، توسعه و تکاملش حاصل می‌شود. برخلاف وضعیت بقا که وضعیت «سازمان‌دهی خود» است، وضعیت توسعه وضعیت «تعامل با غیر» است. تعامل با غیر، برخی ویژگی‌های غیر را در اطراف فرد می‌چیند و اگر آن فرد به ویژگی‌های خود سخت‌تحمفظ نداشته باشد، بسیار بیشتر از فردی که در وضعیت بقا مبارزه می‌کند و ویژگی‌های غیرش تنها در برابر او حضور دارند، استعداد لغزیدن و یکی شدن با غیر پیدا می‌کند.

فرهنگ بی آنکه از فرهنگ دیگری عنصری را بگیرد، برای تکوین یا تکمیل برخی عناصر خود، از فرهنگ دیگر الهام می‌گیرد (الگوی الهام)؛ گاه یک فرهنگ از فرهنگ دیگر، عناصری را وام می‌گیرد و آن را در درون شبکه عناصر خود به گونه‌ای جای می‌دهد که کارویژه‌ای متفاوت پیدا می‌کند (الگوی تصرف). به عنوان مثال، جمهوری اسلامی عناصری مثل تفکیک قوا، رفراندوم و احزاب را از تمدن و فرهنگ غرب وارد کرده، اما آنها را به گونه‌ای در ساختار اداری خود جای داده است که کارویژه‌ای متفاوت با کارویژه غربی خود پیدا کرده‌اند؛ تا جایی که حتی خود غربی‌ها هم، دیگر این عناصر را عناصری غربی نمی‌دانند.

جمهوری اسلامی این رویکرد تصرفی را به تدریج آموخته و به تفصیل رسانده است. تجربه موفق جمهوری اسلامی در تصرف عناصر غربی باعث شده نسل کنونی انقلاب موفق‌تر از نسل‌های پیشین بتواند با فرهنگ‌های بیگانه ارتباط گیرد و تعامل کند و همچنان بر عناصر اساسی انقلاب اسلامی نیز تحفظ داشته باشد. از همین رو، در دهه‌های نخست انقلاب، ارتباط جوانان ایرانی با عناصر فرهنگ غربی مثل ویدئو و ماهواره نوعی ریسک خطرناک تلقی می‌شد. این در حالی است که در دهه اخیر، دایره و مصداق ارتباط آنان با عناصر مختلف و پیچیده فرهنگ غرب ضمن اینکه گسترده‌تر شده، شدت تحفظ بر فرهنگ انقلاب، هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی، افزایش یافته است. دلیل مهم این مسئله، افزایش قدرت تصرف‌کنندگی نسل کنونی انقلاب است.

زمانی که جولیا پطرس، خواننده مسیحی لبنان، نامه سیدحسین نصرالله خطاب به ملت لبنان پس از پیروزی آنها در جنگ سی و سه روزه با اسرائیل را با اندکی تصرف، تبدیل به سرود «احبابی» کرد و مورد استقبال گسترده مردم لبنان قرار گرفت، افراد کمی این اقدام را عقب‌نشینی حزب‌الله از آرمان‌های نخستین آن تلقی کردند، بلکه بیشتر تحلیل‌گران آن را به امتداد فرهنگ حزب‌الله در فرهنگ خوانندگی لبنانی تفسیر کردند و آن را به درستی نوعی تصرف حزب‌الله در فرهنگ غیردینی لبنان دانستند.

نسل کنونی انقلاب اسلامی نمونه‌های فنی و پیچیده بسیاری از این گونه تصرفات را آموخته و تجربه کرده است. به عنوان مثال، می‌توان به تصرف موفق این نسل در سینما به مثابه آورده‌ای فنی از فرهنگ غربی، اشاره کرد؛ به گونه‌ای که به جرئت می‌توان از دستاورد آنها

به‌عنوان سینمای دینی یاد کرد.^۱

نتیجه‌گیری

فراوانی پرسش و تردید دربارهٔ انقلاب اسلامی و اجزای آن را از دو جهت می‌توان تحلیل کرد: نخست از این جهت که «پرسش‌ها شالوده‌شکنانه» بوده، براندازی نظام سیاسی جمهوری اسلامی را هدف گرفته باشند؛ دوم از این جهت که «پرسش‌ها پیش‌برنده» و ناظر به تغییر منزلت‌های استکمالی انقلاب بوده، به دنبال کشف زبان جدید و مناسب با این منزلت‌ها باشند. خاستگاه انسانی پرسش‌های شالوده‌شکنانه کسانی هستند که فاقد نسبت وجودی با انقلاب اسلامی‌اند و متقابلاً خاستگاه انسانی پرسش‌های پیش‌برنده کسانی هستند که از شدیدترین نسبت وجودی با آن برخوردارند. بی‌شک، نسبت وجودی انقلاب اسلامی را می‌توان از طریق تبیین نسبت پرسش‌های شالوده‌شکنانه و پیش‌برنده تبیین کرد. در این خصوص، نکاتی به‌عنوان نکات جمع‌بندی ارائه می‌شوند:

کم و کیف پرسش‌های شالوده‌شکنانه تابعی از شدت و ضعف نسبت‌های وجودی با انقلاب اسلامی‌اند؛ بدین معنا که هرچه شدت نسبت‌های وجودی با انقلاب اسلامی بیشتر باشد، پرسش‌های شالوده‌شکنانه موضوعات و نقاط حساس‌تری از انقلاب را نشانه می‌روند. به‌عنوان مثال، در شرایطی که برآیند نسبت‌های وجودی با انقلاب اسلامی حداقلی باشند، پرسش‌های شالوده‌شکنانه از طریق نقد مسئولان میانی، براندازی نظام سیاسی را نشانه می‌روند و در شرایطی که نسبت‌های مذکور حداکثری باشند، قصد براندازی از طریق نقد ارکان انقلاب اسلامی از جمله نقد شخص ولی فقیه دنبال می‌شود. دلیل این قضیه نیز این

۱. به‌عنوان مثالی دیگر، در ماه‌های اخیر شاهد حضور مکرر یک روحانی حکومتی در منازل زنان بزهکار هستیم. این اتفاق از منظر تصرف فرهنگی، اتفاقی بسیار میمون است. در این دیدارها فرصت‌های گفت‌وگوی فرهنگی میان جریان انقلابی و جریان بی‌نسبت با انقلاب فراهم آمده است. وجه تصرفی این دیدارها از آن‌روست که ذهن افکار عمومی نه‌تنها دربارهٔ این دیدارها منفی نیست (بدین معنا که روحانی مذکور متهم به ارتباط نامشروع با آن زنان نمی‌شود)، بلکه از آنها انتظار تأثیر و تصرف دارند. نمونه این‌گونه ظرفیت‌ها برای تصرفات فرهنگی در جبههٔ انقلابی بسیار است و اگر رویکرد حداکثری به عرضهٔ این نمونه‌ها داشته باشیم، توان تصرف فرهنگی نسل جدید بیشتر معرفی می‌شود.

است که نقدهای حداقلی و میانی نمی‌توانند نسبت‌های وجودی شدید را که ناشی از باورهای عمیق به انقلاب اسلامی هستند، دربارهٔ حقانیت آن به تردید اندازند؛ پرسش‌های پیش‌برنده عموماً از بستر پرسش‌های شالوده‌شکنانه حاصل شده‌اند. به عبارت دیگر، پرسش‌های پیش‌برنده پاسخ‌هایی استعلایی به پرسش‌های شالوده‌شکنانه هستند و از همین رو، مسیری طولانی برای تولید آنها طی شده است. انسان‌های حامل پرسش‌های پیش‌برنده بیشترین آشنایی را با پرسش‌های شالوده‌شکنانه دارند؛ به سان مرجع تقلید که درحالی‌که در مقایسه با دیگر متدینان، حامل بیشترین شبهات دربارهٔ دین است، عمیق‌ترین نسبت را با دین دارد، یا به سان پزشکی حاذق که درحالی‌که بیشترین سلطه را بر فرایند سلامت بدن دارد، بیشترین احتمالات بیماری را رصد می‌کند و بدان‌ها علم دارد. به عبارت دیگر، یقین‌های انسان‌های حامل پرسش‌های پیش‌برنده مسبوق به شک‌های انسان‌های حامل پرسش‌های شالوده‌شکنانه‌اند؛

انسان‌های حامل پرسش‌های پیش‌برنده به سان فئهٔ قلیله‌ای هستند که هرچند تعدادشان اندک است، از بیشترین قدرت تأثیرگذاری بر حاملان پرسش‌های شالوده‌شکنانه برخوردارند. نمونهٔ بارز تاریخی این فئهٔ قلیله، کربلایان هستند که به‌رغم اندک بودنشان، از بیشترین شدت تأثیر در مخالفان برخوردار بودند. آنچه در این خصوص توجه بدان حائز اهمیت است، این است که این فئهٔ قلیله ضرورتاً از خواص انقلاب‌اند؛ چراکه وجه اعتبار این اشخاص به شدت نسبت وجودی آنها با انقلاب اسلامی است، و نسبت وجودی یک وضع ثبوتی است که هم می‌تواند در قالب کنش‌های ساختاری به اثبات برسد و هم در قالب کنش‌های فردی غیرساختاری، و حتی ممکن است هیچ‌گاه به اثبات نرسد، که البته در این صورت، شدت تأثیرگذاری اندکی خواهد داشت؛

تداوم انقلاب اسلامی منوط به تبدیل کردن وضع ثبوتی حاملان پرسش‌های پیش‌برنده به وضع اثباتی آنهاست. توفیق نداشتن در این مهم، مثل عشق پنهان و نهفتهٔ عاشقی می‌ماند که هیچ‌گاه فرصت اعلام و ابلاغ به لیلی پیدا نکرده باشد و به همین دلیل، لیلی تن به ازدواج با شخصی دیگر داده باشد. فئهٔ قلیلهٔ انقلاب اسلامی نیز در صورتی می‌تواند تداوم آن را تضمین کنند که خود در مجاری و مناصب ساختاری مهم آن حضور داشته باشند.

به عبارت دیگر، کنشگری ساختاری راه‌حل تبدیل وضع ثبوتی حاملان پرسش‌های پیش‌برنده به وضع اثباتی آنهاست. البته از آنجا که کنشگری ساختاری خود مفهومی تشکیکی است، واضح است که اعتبار و قلمرو ساختار در کم و کیف تأثیر کنش در آن تأثیرگذار است؛

فئه قلیله انقلاب نه تنها نباید از ورود به بسترهای درست پرسش‌زا بپرهیزد، بلکه به اقتضای سیر در مراحل تکاملی انقلاب اسلامی، لازم است خود در آن پیش‌گام باشد. واضح است که لازمه این پیش‌گامی، افتادن در ورطه پرسش‌ها و تردیدهاست؛ به گونه‌ای که حتی ممکن است بسیاری از پرسش‌ها و تردیدها درباره انقلاب اسلامی ناشی از ماهیت کنش همین فئه قلیله باشد. به عنوان مثال، اگر سیر تکاملی انقلاب اسلامی به طور طبیعی پس از ورود به ساحت‌های فرهنگ و سیاست، مقتضی ورود به ساحت اقتصاد باشد، نه تنها نباید به بهانه پرسش‌زایی این ساحت از ورود بدان ابا داشت، بلکه لازم است فئه قلیله انقلاب خود پیش‌قراول این ورود باشند.^۱ بی‌شک، درد ناشی از پرسش‌ها و تردیدهای جدید به سان درد زایمان، ثمربخش خواهد بود: همچنان که درد زایمان نباید دلیل پرهیز از حاملگی باشد، درد پرسش‌ها و تردیدها نیز نباید مانع ورود به ساحت‌های تکاملی باشد.

به طور خلاصه، پرسش از انقلاب اسلامی و مسیر طی شده آن زمانی می‌تواند شالوده‌شکنانه و براندازانه باشد که ساحت وجودی انقلاب که با ساحت وجودی باورمندان به آن پیوند خورده و عینیت یافته است، از «بسط و تفصیل» بازمانده باشد؛ وگرنه، اگر کم و کیف پرسش‌ها و تردیدهای معطوف به انقلاب اسلامی در نسبتی ثابت یا تقلیل‌یابنده (کاهش) نسبت به ساحت وجودی انقلاب باشند، هیچ خطری را نمی‌توانند متوجه انقلاب

۱. ورود به ساحت‌های پرسش‌زا همواره مقرون به زحمت‌ها و تلاش‌های مضاعف است و پرهیز اختیاری از ورود به آنها به معنای توقف تکامل و اصالت بخشیدن به کنش‌های حداقلی و کم‌نتیجه است. به عنوان مثال، اگر زعامت دینی کیفی یک جامعه از یک مرحله به بعد مقتضی ورود به ساحت اقتصادی باشد، مرجع دینی نباید به بهانه پرسش‌زا بودن این ساحت، به توقف در مرحله پیش از آن بسنده کند؛ هرچند ورود وی به این ساحت، پرسش‌ها و تردیدهایی را درباره زعامت دینی و حتی خود دین ایجاد کند. به عبارت دیگر، عقلانیت این ورود از طریق فقدان پرسش و تردید توجیه نمی‌شود، بلکه از طریق ضرورت‌های پراگماتیک، کم و کیف نتایج، رویش‌های جدید، ایجاد فرصت‌های خاص و حتی از طریق تناسب با کم و کیف آرایش دشمن تبیین می‌شود.

اسلامی و باورمندان بدان کنند؛ حتی اگر شالوده‌شکنانه باشند.^۱ از این رو، شاید بتوان به سیاست‌ها و رویکردهای بسط‌دهنده به انقلاب اسلامی، که به طور واضحی نمی‌توانند صرفاً ماهیتی مانیفستی داشته باشند، بلکه تابعی از مطالبه و اقتضای تکامل وجودی فئه قلیله انقلاب هستند، به‌عنوان راهبردی استراتژیک در برابر پرسش‌ها و تردیدهای معطوف به آن (اعم از پرسش‌ها و تردیدهای درونی و بیرونی) نگریست.

کتابنامه

- آشوری، داریوش (۱۳۸۷). دانشنامه سیاسی، تهران، مروارید.
- ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۳ق). من لایحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- الجابری، محمد عابد (۱۹۹۳م). نحن و التراث: قراءات معاصرة فی تراثنا الفلسفی، بیروت، المركز الثقافی العربی للنشر والتوزیع.
- حنفی، حسن (۲۰۱۸م). التراث و التجدید: موقفنا من التراث القدییم، قاهره، المنهل.
- خواجه سروری، غلامرضا و طباحی ممقانی، جواد (۱۳۹۲). «جهانی شدن سبک زندگی و تقاضای دگرگونی سیاسی»، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست گذاری عمومی، ج ۴، ش ۱۰، ص ۱۳۱-۱۶۰.
- رحمتی، سمیرا (۱۳۸۸). «انقلاب ادبیات (نگاهی به ادبیات انقلاب از منظر شهید آوینی)»، زمانه، ج ۷۹-۸۰، ش ۸، ص ۳۳-۳۴.
- سیدنژاد، میرصادق (۱۳۸۴). «سیری در اندیشه‌های شهید آوینی»، گلبرگ، ش ۶۱.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- گلدستون، جک (۱۳۹۲). مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، کویر.
- گلی، جواد و حسن یوسفیان (۱۳۸۹). «جریان‌شناسی نومعتزله»، معرفت کلامی، ج ۳، ش ۱،

۱. به‌عنوان مثال، اگر بتوان حیث وجودی انقلاب اسلامی در یک زمان را در قالب یک عدد مثلاً صد بیان داشت و پرسش‌ها و تردیدهای شالوده‌شکنانه درباره آن در آن زمان را بیست فرض کرد، واضح است که با تغییر عدد حیث وجودی انقلاب از صد به دویست، پرسش‌ها و تردیدهایی با دوز چهل و پایین‌تر از آن به دلیل اینکه نتوانسته‌اند نسبت پرسش و حیث وجودی مذکور را به‌صورت اشتدادی بر هم زند، اساساً نمی‌توانند خطرناک باشند. به‌عبارت‌دیگر، واضح است که اگر دو بار افتادن در دویست کیلومتر طی طریق طبیعی باشد، چهار بار یا کمتر از آن افتادن در چهارصد کیلومتر نیز طبیعی خواهد بود؛ هرچند در واقع، چهار از دو بزرگ‌تر باشد.

۳۰۲ / پژوهش‌های سیاست اسلامی / سال نهم / شماره نوزدهم / بهار و تابستان ۱۴۰۰

ص ۱۱۳-۱۴۰.

محمدی، منوچهر (۱۳۹۱). انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه، تهران، معارف.